

**Comparative Analysis of the Argument of Possibility and Necessity from Philosophical Evolution to Quranic Evidence**

**Mohsen Izadi<sup>1</sup>**  
**Saeideh Nekoonam<sup>2</sup>**

**Abstract**

The Argument of Possibility and Necessity (*Burhān al-Imān wa-l-Wujūb*) has long played a central role in the philosophical and theological systems of proving the existence of God. This argument, relying on the distinction between “possibility” (*imkān*) and “necessity” (*wujūb*) of existence, seeks to explain the necessity of the existence of the Necessary Being (*Wājib al-Wujūd*). The present article examines the historical development of this argument in the history of philosophical thought up to the contemporary period and analyzes the views of prominent thinkers including al-Fārābī, Ibn Sīnā (Avicenna), Shaykh al-Isrāq (Suhrawardī), Khwāja Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī, Mullā Ṣadrā, Ḥakīm Sabzawāī, and ‘Allāma Ṭabāṭabā’ī. In this study, various formulations of the argument are examined analytically and comparatively, and the innovations and intellectual subtleties of each philosopher are analyzed. Furthermore, through a comparative approach, the relationship between this argument and certain verses of the Holy Quran is explained. The findings indicate that each philosopher, with their own specific formulation, has made a significant contribution to the explanation and enrichment of this argument. The Quranic application reveals new dimensions of the argument and emphasizes its prominent place in the Islamic intellectual system.

**Keywords:** Argument of Possibility and Necessity, Necessary Being (*Wājib al-Wujūd*), Existence, Causality, Holy Quran.

---

1. Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, University of Qom. m.izadi@qom.ac.ir

2. PhD Student in Theoretical Foundations of Education, University of Qom (Corresponding Author). m.nekonam1373@gmail.com

## الأبحاث الكلامية

فصلية - علمية بحثية

السنة الرابعة عشرة، العدد الثاني والخمسون

شوال - ذي الحجة ١٤٢٧ق

### تحليل مقارن لبرهان الإمكان والوجوب من التطور الفلسفي إلى الشواهد القرآنية

محسن إيزدي<sup>١</sup>

سعيدة نكو نام<sup>٢</sup>

#### الملخص

لبرهان الإمكان والوجوب، منذ القدم، دور محوري في منظومة الاستدلال الفلسفي والكلامي لوجود الله. يعتمد هذا البرهان على التمييز بين «الإمكان» و«الوجوب» في الوجود، ساعياً إلى تبيين ضرورة وجود واجب الوجود. تتناول هذه المقالة، إلى جانب دراسة مسار تطور هذا البرهان في تاريخ الفكر الفلسفي حتى العصر الحديث، تحليل آراء عدد من المفكرين، منهم: الفارابي، وابن سينا، وشيخ الإشراق، ونصير الدين الطوسي، وصدر الدين الشيرازي، والحكيم السبزواري، والعلامة الطباطبائي. في هذا البحث، جرى تناول الصياغات المختلفة لهذا البرهان بالتحليل والمقارنة، مع دراسة ما قدّمه كل فيلسوف من إبداعات وإضافات ودقائق فكرية. إضافة إلى ذلك، ومن خلال مقارنة مقارنة، تبين المقالة العلاقة بين هذا البرهان وبعض آيات القرآن الكريم. وتُظهر النتائج أن كل من هؤلاء الفلاسفة قدّم من خلال صياغته الخاصة إسهاماً مهماً في توضيح هذا البرهان وإثرائه، كما أن المقاربة القرآنية كشفت عن آفاق جديدة فيه وأكدت مكانته في منظومة الفكر الإسلامي.

**الألفاظ المحورية:** برهان الإمكان والوجوب، واجب الوجود، الوجود، العلية، القرآن الكريم.

١. أستاذ مشارك في قسم الفلسفة والكلام الإسلامي، جامعة قم، m.izadi@qom.ac.ir

٢. طالبة في مرحلة الدكتوراه لتدريس المبادئ النظرية، جامعة قم (الكاتب المسؤول)، m.nekonam1373@gmail.com

## تحقیقات کلامی

فصلنامه علمی پژوهشی

انجمن کلام اسلامی حوزه

سال چهاردهم، شماره پنجاه و دوم، بهار ۱۴۰۵

### تحلیل تطبیقی برهان امکان و وجوب از تطوّر فلسفی تا شواهد قرآنی

محسن ایزدی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۲۴

سعیده نکونام<sup>۲</sup>

تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۸/۱۸

#### چکیده

برهان امکان و وجوب، از دیرباز نقشی محوری در منظومه خدایابی فلسفی و کلامی ایفا کرده است. این استدلال، با تکیه بر تمایز میان «امکان» و «وجوب» وجود، درصدد تبیین ضرورت وجود واجب‌الوجود است. مقاله حاضر، ضمن بررسی سیر تحول این برهان در تاریخ اندیشه فلسفی تا دوره معاصر، به تحلیل دیدگاه‌های اندیشمندانی از فارابی، ابن‌سینا، شیخ اشراق، خواجه نصیرالدین طوسی، ملاصدرا، حکیم سبزواری و علامه طباطبایی می‌پردازد. در این پژوهش، تقریرهای مختلف این برهان به صورت تحلیلی و مقایسه‌ای بررسی شده و نوآوری‌های و ظرایف فکری هر یک از فلاسفه تحلیل گردیده است. افزون بر این، با رویکردی تطبیقی، نسبت این برهان با برخی آیات قرآن کریم تبیین می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که هر یک از فلاسفه با تقریری خاص، در تبیین و غنای این برهان سهمی شایان ایفا کرده‌اند و تطبیق قرآنی، زوایای تازه‌ای از آن را آشکار ساخته و بر جایگاه آن در نظام اندیشه اسلامی تأکید می‌ورزد.

**واژگان کلیدی:** برهان امکان و وجوب، واجب‌الوجود، وجود، علیّت، قرآن کریم.

۱. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم. m.izadi@qom.ac.ir

۲. دانشجو دکتری مدرسی مبانی نظری دانشگاه قم (نویسنده مسئول). m.nekonam1373@gmail.com

## مقدمه

برهان امکان و وجوب، یکی از اساسی‌ترین استدلال‌ها در فلسفه و الهیات است که همواره کانون توجه اندیشمندان بوده است. این برهان، با تکیه بر تمایز میان دو مفهوم پایه‌ای امکان و وجوب، به تبیین ضرورت وجود واجب‌الوجود می‌پردازد. به بیان دیگر، از آن‌جا که هر موجودی یا ممکن‌الوجود است یا واجب‌الوجود، این برهان در صدد اثبات وجود واجب‌الوجود، یعنی خداوند متعال، برمی‌آید. از سوی دیگر، مسئله علیّت و چگونگی تبیین منشأ هستی، یکی از دغدغه‌های دیرینه و اساسی بشر بوده است. چالشی که فلاسفه و متکلمان در طول تاریخ کوشیده‌اند با ارائه استدلال‌های عقلی، پاسخی قانع‌کننده برای آن بیابند. در این میان، برهان امکان و وجوب، جایگاهی ممتاز در میان سایر براهین کلامی و فلسفی یافته است. با این حال، چگونگی پیدایش و تطوّر این برهان در بستر اندیشه فلسفی، خود مسئله‌ای مستقل و شایان تأمل است. افزون بر این، نسبت این برهان با آیات قرآن کریم و تبیین ارتباط آن با نظام اندیشه اسلامی، افق‌های نوینی برای تحلیل فلسفی و کلامی می‌گشاید بررسی سیر تحوّل این برهان، نشان می‌دهد که اندیشمندان مسلمان، هر یک با تقریر و تفسیر خاص خود، در تعمیق و غنای آن سهم بسزایی داشته‌اند. از این رهگذر، آشنایی با روند تاریخی تطوّر این برهان، می‌تواند در تقویت مبانی استدلالی حوزه الهیات فلسفی نقشی مؤثر ایفا کند.

هدف اصلی این پژوهش، بازکاوی سیر تاریخی - تحلیلی برهان امکان و وجوب در بستر اندیشه اسلامی و تبیین نسبت آن با مضامین قرآنی است. در این مسیر، ضمن مقایسه تقریرهای فلاسفه از فارابی تا علامه طباطبایی و نمایاندن ظرایف فکری هر یک، تلاش می‌شود با رویکردی تطبیقی، شواهد قرآنی همسو با این برهان تحلیل شود تا از این رهگذر، پیوند عقلانیت فلسفی و آموزه‌های وحیانی در اثبات واجب‌الوجود آشکارتر گردد.

نوشتار پیش رو با روش تحلیلی - توصیفی به دنبال پاسخ به این سؤال است که سیر تطوّر و تحوّل برهان امکان و وجوب چگونه بوده است. هر چند که از زمان ابن‌سینا به بعد، این برهان در برخی تقریرها به صورت برهان صدیقین درآمد، تمرکز این پژوهش برتحلیل روند تدریجی و تکاملی آن است.

بررسی پیشینه پژوهش‌های مرتبط با برهان امکان و وجوب نشان می‌دهد که اگر چه مطالعات متعددی در این حوزه انجام شده است، اما هر یک از جنبه‌ای خاص به این موضوع پرداخته‌اند. در ادامه به مهم‌ترین پژوهش‌های انجام شده اشاره می‌گردد:

۱- سالاری راد و مهدوی نژاد (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی تقریر علامه طباطبایی و آکوئیناس از برهان امکان و وجوب» به مقایسه این دو دیدگاه پرداخته‌اند. این پژوهش اگر چه به تحلیل تقریرهای فلسفی پرداخته، اما محدوده بررسی آن تنها به دو فیلسوف (علامه طباطبایی و آکوئیناس) منحصر شده و بررسی سیر تاریخی کامل این برهان و نیز تطبیق آن با آیات قرآن، مورد توجه نبوده است.

۲- آقامحمدی (۱۳۹۰) در پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی تحلیلی تطور برهان امکان و وجوب در فلسفه اسلامی و فلسفه غرب»، تحوّل این برهان را در فلسفه اسلامی و غرب بررسی کرده است. هر چند این تحقیق از حیث تاریخی جامع‌تر است، اما تمرکز اصلی آن بر نقدهای فلسفه غرب بوده و جنبه‌های قرآنی و الهیاتی برهان را مورد توجه قرار نداده است.

۳- در مقاله‌ای با عنوان «برهان امکان و وجوب در قرآن» که در پایگاه ویکی فقه منتشر شده، به بررسی تطبیقی آیات قرآن با مفاهیم این برهان پرداخته شده است. این تحقیق اگر چه از منظر قرآنی به موضوع نگریسته است، اما تحلیل فلسفی و سیر تاریخی برهان را در آن نمی‌توان یافت.

۴- رضایی ره (۱۳۹۴) در پایان‌نامه «تحلیل و سنجش برهان وجوب و امکان در سنت فلسفه اسلامی و غربی»، به بررسی تطبیقی این برهان در دو سنت فلسفی پرداخته و به طور کلی تقریرهای اسلامی و غربی را تحلیل منطقی کرده است. با وجود ارزش تطبیقی این پژوهش، تمرکز آن بر مقایسه میان دو سنت است و به بررسی مرحله‌مند تحوّل تقریرهای این برهان در درون سنت فلسفه اسلامی و نسبت آن با استنادهای قرآنی نمی‌پردازد. امری که در پژوهش حاضر مورد توجه قرار گرفته است.

۵- علیگو (۱۳۹۷) در مقاله «برهان وجوب و امکان سینوی؛ رهیده از تسلسل، گرفتار ماهیت»، به تحلیل انتقادی ساختار برهان ابن‌سینا پرداخته و بر چالش‌های ماهوی آن تمرکز کرده است. این مقاله ناظر به یک تقریر خاص از برهان است و رویکردی نقادانه نسبت به مبانی آن دارد. در مقابل، پژوهش حاضر در پی ارزیابی انتقادی یک تقریر خاص نیست، بلکه با رویکردی تحلیلی - تاریخی، تحوّل تقریرهای مختلف برهان را از بیان‌های ماهیت‌محور تا تقریرهای وجود‌محور و فقرمحور دنبال می‌کند و در ادامه، برخی مضامین قرآنی همسو با این استدلال را بررسی می‌نماید.

آنچه این پژوهش را از تحقیقات پیشین متمایز می‌سازد، ترکیب دو رویکرد «تحلیل تاریخی -

فلسفی» و «تطبیق قرآنی» در بررسی برهان امکان و وجوب است. این تحقیق شامل موارد زیر است:

- بازخوانی مرحله‌ای تقریرهای برهان امکان و وجوب در سنت فلسفه اسلامی با توجه به تفاوت مبانی هستی‌شناختی هر فیلسوف؛
  - تحلیل هم‌گرایی برخی مضامین قرآنی با ساختار این برهان؛
  - پیوند میان عقلانیت فلسفی و مبانی قرآنی در اثبات وجود واجب تعالی به شیوه‌ای بدیع.
- بر این اساس، پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی، به بازخوانی تطوّر فلسفی این برهان در سنت اسلامی و تبیین نسبت آن با برخی مضامین قرآنی می‌پردازد.

## ۱. سیر تحوّل برهان امکان و وجوب

فلاسفه از دیرباز می‌کوشیده‌اند تا با تحلیل زنجیره علّت و معلول، پاسخی برای پرسش از علّت نخستین بیابند و از این رهگذر، وجود موجودی فراتر از جهان مادی را اثبات کنند. در این میان، برهان امکان و وجوب، به‌عنوان یکی از محورهای اصلی تفکر فلسفی، همواره مورد توجه نظریّه‌پردازان قرار داشته است. این برهان، با تکیه بر مفهوم امکان و وجوب وجود، به تبیین ضرورت وجود واجب‌الوجود می‌پردازد. در این بخش از مقاله، مسیر تکامل این برهان از دوران فلاسفه باستان تا عصر حاضر بررسی خواهد شد. اگر چه ارسطو از طریق برهان علیّت و ابطال تسلسل علل به اثبات وجود خداوند پرداخته است (ارسطو، ۱۳۷۸: ۷۵-۷۹)، اما برهان امکان و وجوب قابل انتساب به ارسطو نیست. این برهان از نوآوری‌های فلاسفه مسلمان به شمار می‌رود. در این مقاله ابتدا به بررسی بیان فارابی درباره برهان امکان و وجوب پرداخته می‌شود و سپس دیدگاه‌های برجسته‌ای از فیلسوفانی همچون ابن‌سینا، شیخ اشراق، خواجه نصیرالدین طوسی، ملاصدرا و حکیم سبزواری به دقت تحلیل خواهد شد. در پایان، تفکر علامه طباطبایی ارائه می‌شود و نوآوری‌ها و عمق اندیشه هر یک از این فلاسفه با دقت واکاوی خواهد گردید.

### ۱-۱. برهان امکان و وجوب فارابی

فارابی بحث از واجب‌الوجود را با تحلیل مفهومی وجود آغاز می‌کند. وی تصریح می‌کند که نخستین معرفت ما نسبت به او آن است که «یجب له الوجود»؛ یعنی وجوب وجود از لوازم اوست، نه حاصل تحلیل ماهیت. او تقسیم بنیادین وجود را چنین بیان می‌کند: «نقسّم الوجود إلى الواجب والممكن». بر این اساس، واجب‌الوجود موجودی است که وجودش از ذات خویش

است و از همین رو، بسیط و واحد خواهد بود (فارابی، ۱۴۱۳ق: ۳۷۶).

فارابی در تحلیل علیّت نیز تصریح می‌کند که وجود معلول بدون اتکا به علّتی که خود معلول نباشد، تبیین‌پذیر نیست و سلسله علل تا هنگامی که به «طرف غیر معلول» منتهی نشود، تحقق نخواهد یافت. بدین ترتیب، موجودات ممکن، ناگزیر به موجودی منتهی می‌شوند که وجودش بالذات و غیر معلول است (همان: ۳۷۸). از حیث روش شناختی، تقریر فارابی هنوز در سطح تحلیل مفهومی وجود و تبیین نسبت واجب و ممکن باقی می‌ماند و وارد تفصیل نظام‌مند تمایز وجود و ماهیت - به معنای منقح سینوی - نمی‌شود. از حیث هستی‌شناختی نیز تأکید او بر بساطت و نفی ترکیب از واجب‌الوجود، ناظر به تثبیت مبدایی غیر معلول در رأس سلسله علل است، نه تبیین تفصیلی مراتب هستی. بدین سان، تقریر فارابی را می‌توان مرحله‌ای بنیادین در تکوین برهان دانست که بستر گذار آن به صورت‌بندی‌های دقیق‌تر فلسفی و سپس امکان خوانش الهیاتی آن در افق متون وحیانی را فراهم ساخته است.

## ۱-۲. برهان امکان و وجوب ابن سینا

ابن سینا برهان امکان و وجوب را بر این اساس ارائه می‌دهد که هر وجودی یا واجب‌الوجود است یا ممکن‌الوجود: «لا شك أنّ هنا وجوداً، و کلّ وجود فإما واجب و اما ممکن؛ فان كان واجبا فقد صحّ وجود الواجب و هو المطلوب؛ و إن كان ممكنا فإنا نبین أنّ الممكن ینتهي وجوده إلی واجب‌الوجود».

وجود واجب، ذاتاً موجود است و نیازی به علّت ندارد؛ در حالی که وجود ممکن برای تحقق خود، به علّت نیازمند است. ابن سینا استدلال می‌کند که اگر مجموعه‌ای از موجودات ممکن به طور نامتناهی در نظر گرفته شود، این مجموعه نیز برای وجود خود به علّت نیازمند خواهد بود. اگر آن علّت نیز ممکن باشد، زنجیره علل تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد؛ اما چون تسلسل بی‌نهایت علل ممکن، محال است، در نهایت باید موجودی واجب‌الوجود وجود داشته باشد که وجودش از ذات خودش است و نیازی به علّت بیرونی ندارد.

او همچنین بررسی می‌کند که اگر موجودات ممکن به طور همزمان موجود باشند و هیچ‌یک واجب‌الوجود نباشد، یا مجموعه خود واجب‌الوجود خواهد بود که محال است یا نیازمند علّت بیرونی است. این علّت نمی‌تواند ممکن باشد؛ زیرا همه علّت‌های ممکن در مجموعه جمع شده‌اند؛ بنابراین علّت نهایی، خارج از مجموعه و واجب‌الوجود خواهد بود (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۲۲-۲۳؛ ابن سینا، ۱۳۸۱: ۲۶۷-۲۶۹).

بنابراین، برهان ابن سینا نشان می‌دهد که موجودات ممکن قایم به ذات نیستند و برای وجودشان نیازمند موجود واجب‌الوجود هستند که علت وجودی سایر موجودات است.

فارابی و ابن سینا هر دو با تقسیم وجود به واجب و ممکن و با پذیرش اصل علیت، در پی اثبات موجودی غیر معلول‌اند؛ با این حال، رویکرد آنان از حیث مبنا و سطح تحلیل متفاوت است. در تقریر فارابی، برهان از تحلیل مفهومی وجود آغاز می‌شود و واجب‌الوجود به مثابه موجودی که «یجب له الوجود» است و به نحو بدیهی شناخته می‌شود، معرفی می‌گردد. تأکید او بر بساطت واجب و لزوم انتهای سلسله علل به «طرف غیر معلول»، بیشتر ناظر به تثبیت مبدأی غیر معلول در رأس نظام هستی است.

در مقابل، ابن سینا با نظام‌مندی بیشتر، برهان را در چارچوب تحلیل دقیق‌تر امکان و وجوب صورت‌بندی می‌کند و نشان می‌دهد که حتی مجموعه نامتناهی ممکنات نیز، بما هو مجموع، محتاج علتی بیرون از خود است. افزون بر این، وی با تبیین عینیت وجود و ذات در واجب‌الوجود، برهان را از سطح اثبات «علت نخستین» فراتر برده و آن را به تقریری هستی‌شناختی منقح تبدیل می‌کند.

بدین ترتیب، می‌توان گفت تقریر فارابی مرحله‌ای آغازین در تکوین برهان است؛ در حالی که ابن سینا آن را به ساختار برهانی منسجم با بنیان‌های دقیق‌تر مابعدالطبیعی ارتقا می‌دهد.

### ۳-۱. برهان امکان و وجوب شیخ اشراق

شیخ اشراق در این برهان، ابتدا موجودات را به دو دسته واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود تقسیم می‌کند. واجب‌الوجود، موجودی است که وجودش ضروری و عدمش محال است؛ در حالی که ممکن‌الوجود، موجودی است که وجود و عدم آن هر دو امکان دارند و برای تحقق وجودش، نیازمند مرجح است. وی سپس بیان می‌کند که اگر ممکن‌الوجود، وجود خود را بدون مرجح ترجیح دهد، لازم می‌آید که ترجیحش ذاتی باشد و در نتیجه، وجودش واجب بالذات باشد که این با فرض امکان، تناقض دارد. پس، هر ممکن‌الوجودی برای وجود خود، نیازمند مرجحی است. در ادامه، سهروردی به مجموعه ممکنات می‌پردازد و استدلال می‌کند که این مجموعه نیز به‌عنوان معلول، ممکن‌الوجود است و برای وجود خود، نیازمند مرجحی است که نمی‌تواند از جنس خود ممکنات باشد؛ زیرا در این صورت، خود آن مرجح نیز نیازمند مرجح دیگری خواهد بود و این سلسله تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد و محال است. پس، مرجح مجموعه ممکنات، باید موجودی غیر ممکن و واجب‌الوجود بالذات باشد.

عبارت شیخ اشراق در این باره چنین است: «و اعلم انّ الشیء ینقسم الی واجب و ممکن. و الممکن لایترجّح وجوده علی عدمه من نفسه، فالترجیح بغيره. فیترجح وجوده بحضور علتة و عدمه بعدم علتة. فیجب و یمتنع بغيره، و هو فی حالتی وجوده و عدمه ممکن. فلو اخرجہ الوجود الی الوجوب - كما ظنّ بعضهم - لآخرجہ العدم الی الامتناع فلا ممکن ابداء. و ما توقف علی غیره، فعند عدم ذلك الغير لایوجد، فله مدخل فی وجوده فیمكن فی نفسه. و نعنی بالعله ما یجب بوجوده وجود شیء آخر بته دون تصور تأخر.» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۶۲)

به این ترتیب، شیخ اشراق وجود واجب الوجود را به عنوان مرّجّح و علّت غایی همه ممکنات اثبات می‌کند و نشان می‌دهد که نه تنها هر ممکن الوجودی نیازمند مرّجّح است، بلکه این سلسله از مرّجّح‌ها نیز باید در نهایت به واجب الوجود ختم شود، وگرنه، تسلسل علل پیش می‌آید که محال است.

به نظر می‌رسد سهروردی در این برهان، بیش از آن که مانند ابن‌سینا بر بطلان تسلسل علل تأکید کند، بر مفهوم «ترجیح بلا مرّجّح» تکیه دارد. از نگاه وی، اگر تحقّق ممکنات را بدون فرض وجود واجب الوجود تصوّر کنیم، باید بپذیریم که یکی از دو حالت وجود یا عدم برای آن‌ها بدون هیچ مرّجّحی تحقّق یافته است؛ در حالی که ممکن الوجود، به خودی خود نسبت به وجود و عدم در یک سطح است و تحقّق یکی از این دو بدون مرّجّح، محال است. بنابراین، واجب الوجود نه تنها علّت وجود ممکنات، بلکه مرّجّح نهایی برای ترجیح وجود آن‌ها بر عدم نیز هست. به همین دلیل، می‌توان گفت که رویکرد سهروردی در این برهان، نوعی تأکید بر نقش ایجاد و ایجابی واجب الوجود در فرآیند تحقّق موجودات است؛ نکته‌ای که آن را از تقریر ابن‌سینا متمایز می‌سازد. از این منظر، می‌توان گفت برهان سهروردی، افزون بر جنبه‌ی فلسفی، حاوی لایه‌ای عرفانی نیز هست که در آن، واجب الوجود به مثابه مبدأ فیاض و فعّال در هستی جلوه می‌کند. این تأکید بر نقش ایجاد و واجب الوجود، با توجه به فائضیت الهی در نظریه صدور ابن‌سینا نیز هم‌سو است؛ اگرچه سهروردی آن را در چارچوب نظام نوری خود صورت‌بندی می‌کند.

#### ۴-۱. برهان امکان و وجوب خواجه نصیرالدین طوسی

طبق استدلال خواجه، «الموجود: إن كان واجبا فهو المطلوب والآ.. استلزمه. لاستحالة الدّور و التّسلسل.» موجودات خارجی به دو دسته تقسیم می‌شوند: واجب و ممکن. اگر موجود خارجی، واجب باشد، در این صورت مطلوب ما، یعنی اثبات وجود واجب الوجود، محقّق

می‌شود. اما اگر ممکن باشد، چون وجودش ذاتی نیست، نیازمند علت است. این علت نیز یا واجب است یا ممکن. اگر علت، واجب باشد، باز هم مطلوب ثابت است. اما اگر علت، ممکن دیگری باشد، آن نیز نیاز به علت دارد. اگر این سلسله علل تا بی‌نهایت ادامه یابد، تسلسل لازم می‌آید و اگر ممکن اول به ممکن بعدی و آن به ممکن اول نیاز داشته باشد، دور لازم می‌آید که هر دو نیز محال‌اند.

بنابراین، چون تسلسل و دور محال هستند، سلسله علل باید به واجب الوجود ختم شود. پس، هر موجود ممکن، در نهایت، مستلزم وجود واجب الوجود است. به عبارت دیگر، اگر موجودی واجب نباشد، حتماً معلول است و چون معلول نیاز به علت دارد و سلسله علل نمی‌تواند بی‌پایان باشد، باید به واجب الوجود ختم شود. در نتیجه، هر موجود خارجی، یا واجب الوجود است، یا مستلزم واجب الوجود است و چون واجب الوجود، همان خداست، پس وجود خدا ثابت می‌شود. (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۸۹)

درست است که خواجه نصیرالدین طوسی، پس از شیخ اشراق می‌زیست، اما این نکته حائز اهمیت است که وی، برهان امکان و وجوب ابن سینا را پذیرفته و تقریر آن را تأیید کرده است. در واقع، خواجه، با آنکه شخصیتی برجسته در حکمت و کلام بود، اما برهان ابن سینا را چنان متقن یافت که آن را به‌عنوان برهانی مسلم در اثبات وجود خداوند، دریافت کرد و کوشید در عبارتی مختصر آن را تقریر کند.

### ۵-۱. برهان امکان و وجوب ملاصدرا

تقریر صدرایی برهان امکان و وجوب بر تحوُّلی مفهومی در معنای «امکان» استوار است. ملاصدرا در جلد نخست *اسفار*، امکان را نه به معنای تساوی نسبت به وجود و عدم، بلکه به معنای فقر و تعلق وجودی تفسیر می‌کند؛ بدین معنا که ذات ممکن، اگر از جاعل آن صرف‌نظر شود، نه وجودی دارد و نه حتی ماهیتی مستقل (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، ۱: ۴۱۳). در این دریافت، ممکن الوجود موجودی دارای نیاز نیست، بلکه عین نیاز و تعلق است و همین تحلیل وجودی، مبنای صورت‌بندی برهان قرار می‌گیرد.

بر پایه این مبنا، ملاصدرا در ادامه، حقیقت واجب را چنین تبیین می‌کند که واجب الوجود «صرف وجود» و «محض قیومیت» است. حقیقتی که سرچشمه هر وجود و مبدأ هر فیض است و موجودیت سایر اشیا تنها در پرتو افاضه او تحقق می‌یابد (صدرالدین شیرازی، بی‌تا: ۲۹). در

این دریافت، واجب نه یک فرد از افراد موجودات، بلکه مرتبه تامّ و بی نقص حقیقت وجود است. تقریر برهانی این مبنا در جلد ششم *اسفار* بر اساس اصل اصالت و بساطت وجود سامان می‌یابد. وجود، حقیقتی عینی، واحد و بسیط است «حقیقه عینیّه واحده بسیطه» که اختلاف مراتب آن به کمال و نقص و شدّت و ضعف بازمی‌گردد، نه به اختلاف در ذات. از آن جا که کمال بر نقص و فعلیّت بر قوه تقدّم دارد، مرتبه تامّ وجود بر مراتب ناقص آن تقدم وجودی دارد. بر این اساس، وجود یا مستغنی از غیر است یا مفتقر بالذات به غیر «فإذن الوجود إمّا مستغنی عن غیره وإمّا مفتقر لذاته إلی غیره». قسم نخست، همان وجودی است که «لا أتّم منه ولا یشوبه عدم ولا نقص» و هیچ‌گونه عدم و نقصی در آن راه ندارد و قسم دوم، سایر مراتب وجودند که به جهت معلولیّت، ذاتاً مفتقر به جاعل خویش‌اند «کان ذاته بذاته مفتقراً إلی جاعل». ملاحظه در تصریح می‌کند که وجود معلول، جعل بسیط است «إذا کان الوجود معلولاً کان مجعولاً بنفسه جعلاً بسیطاً» و ذات آن عین تعلّق و فقر به علّت است و چون معلول نمی‌تواند در فضیلت وجودی هم‌رتبه علّت باشد، قوام آن جز به وجود علّت تحقّق نمی‌یابد (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ۶: ۱۵). بدین ترتیب، حقیقت وجود یا تامّ و غنی بالذات است یا در ذات خود وابسته به آن حقیقت تامّ. در هر دو صورت، وجود مرتبه‌ای که واجب‌الهُوّه و غنی مطلق است، ثابت می‌گردد.

بر این مبنا، اثبات واجب‌الوجود نه از طریق ابطال تسلسل، بلکه از رهگذر تحلیل حقیقت وجود و مراتب آن صورت می‌پذیرد؛ زیرا اگر همه مراتب وجود، مفتقر و متعلّق باشند، تحقّق آن‌ها بدون مرتبه‌ای مستقل و تامّ، مستلزم فرض نقص در حقیقت وجود خواهد بود؛ حال آن‌که وجود بما هو وجود، بسیط و فاقد حدّ عدمی است. از این رو، نظام تشکیکی وجود ناگزیر به مرتبه‌ای منتهی می‌شود که عین غنا، استقلال و قیومیّت است.

## ۶-۱. برهان امکان و وجوب حکیم سبزواری

حکیم سبزواری، از جمله فیلسوفان برجسته جهان اسلام، برهان حکما را چنین تقریر می‌نماید: موجودات یا ممکن‌الوجودند یا واجب‌الوجود. ممکن‌الوجود، ذاتی است که نسبت به وجود و عدم، علی‌السواء است؛ یعنی، نه اقتضایی به وجود دارد و نه به عدم و تا زمانی که عاملی خارجی یکی از دو حالت را بر دیگری ترجیح ندهد، هیچ‌کدام محقّق نمی‌شود. این اصل، همان ترجیح بلا مرجّح است که بطلان آن بدیهی است. از این رو، با مشاهده موجودات ممکن، درمی‌یابیم که آن‌ها از حالت تساوی خارج شده و موجود شده‌اند؛ یعنی عاملی خارجی وجود داشته که یکی از دو حالت را ترجیح داده است. این عامل خارجی، یا واجب‌الوجود است که

مطلوب ماست یا ممکن الوجود. اگر ممکن الوجود باشد، خود نیز نیازمند مرجح دیگری است و این امر، یا به تسلسل علل می انجامد یا به دور که هر دو محال هستند. بنابراین، چاره‌ای نیست، جز آن که عامل خارجی، واجب الوجود باشد.

حکیم سبزواری در ادامه، برای تأکید بر نیازمندی ممکن به واجب الوجود، دو وجه دیگر را نیز مطرح می‌کند: وجه اول، ماهیت ممکن، بالذات، چیزی نیست؛ یعنی، صرف ماهیت، اقتضای وجود را ندارد. پس، برای تحقق وجود، نیازمند علتی است که آن را از عدم به وجود آورد. وجه دوم، هر موجودی که مرکب از اجزا باشد یا به چیزی تعلق داشته باشد، نیازمند علت است. موجود محتاج، نمی‌تواند واجب الوجود باشد؛ زیرا واجب الوجود، بالذات، بی‌نیاز است. پس هر موجود محتاج، نیازمند واجب الوجود است (سبزواری، ۱۳۸۳: ۶۸).

با وجود اشتراک سبزواری و ملاصدرا در پذیرش تقسیم وجود به واجب و ممکن و نیز در التزام به اصل علیت، تفاوت تقریر آن‌ها در مبنای تحلیل امکان و شیوه استدلال آشکار می‌شود. ملاصدرا برهان خود را بر اساس اصالت وجود و تحلیل تشکیکی حقیقت وجود سامان می‌دهد و امکان را به معنای «فقر وجودی» تفسیر می‌کند؛ بدین معنا که ممکن الوجود در ذات خویش عین وابستگی به علت است و نیازمندی او نه امری عارضی، بلکه عین هویت وجودی اوست. از این رو، در تقریر صدرایی، نیاز به مرجح یا علت، نتیجه مستقیم تحلیل وجود معلول به عنوان مرتبه‌ای ناقص از حقیقت وجود است، نه فقط برآمده از تساوی منطقی نسبت به وجود و عدم.

در مقابل، سبزواری در تقریر خویش، همچنان بر اصل «علی السواء بودن ذات ممکن نسبت به وجود و عدم» تکیه می‌کند و از رهگذر بطلان ترجیح بلا مرجح، ضرورت وجود عامل خارجی را اثبات می‌نماید. در این بیان، محور استدلال، عدم اقتضای ذاتی ممکن نسبت به وجود است؛ یعنی چون ذات ممکن به خودی خود اقتضای تحقق ندارد، تحقق آن نیازمند مرجح بیرونی است. بدین ترتیب، اگر چه سبزواری در چارچوب حکمت متعالیه می‌اندیشد، اما صورت‌بندی او همچنان ساختاری ماهیت‌محور و ناظر به تحلیل نسبت وجود و عدم دارد، نه تحلیلی که از درون حقیقت وجود و مراتب آن آغاز شود.

از این رو، تفاوت این دو تقریر نه در نتیجه برهان، بلکه در عمق هستی‌شناختی آن است: در تقریر سبزواری، امکان ناظر به تساوی نسبت به وجود و عدم است؛ حال آن‌که در تقریر ملاصدرا، امکان به معنای فقر و ربط وجودی تفسیر می‌شود و نیازمندی ممکن، از تحلیل ساختار وجود استنتاج می‌گردد، نه فقط از اصل امتناع ترجیح بلا مرجح.

## ۷-۱. برهان امکان و وجوب علامه طباطبایی

مشخص شد که برهان امکان و وجوب به گونه‌های مختلفی بیان شده و تقریرها و تفسیرهای مختلفی از آن ارائه گردیده است. یکی از کوتاه‌ترین تقریرها بدین شرح است: حقیقت وجود واجب است و یا آن که مستلزم واجب است؛ بنابراین واجب‌الوجود بالذات در خارج تحقق دارد و این همان نتیجه مورد نظر ماست. علامه طباطبایی در این استدلال با تمرکز بر مفهوم وجود محض که دارای وحدت حقه حقیقی است، به اثبات وجود واجب می‌پردازد. استدلال ایشان از طریق خلف چنین است که مقصود از حقیقت وجود همان حقیقت صرف و خالص وجود است؛ یعنی حقیقت اصیلی که بنا بر فرض یگانه است و به هیچ وجه قابل تکثر و تعدد نیست. پس گفته می‌شود که حقیقت صرف و خالص وجود اگر واجب باشد، مطلوب حاصل است و اگر ممکن باشد، باید وابسته به غیر خودش باشد و این مستلزم آن است که علاوه بر این وجود صرف، وجود دیگری در کار باشد که به آن قوام دهد و آن را سر پا نگاه دارد و این خلاف فرض است؛ زیرا معنایش آن است که حقیقت صرف و یگانه مورد نظر صرف و یگانه نیست. این نتیجه، با فرض وحدت وجود و صرف بودن وجود در تضاد است؛ زیرا اگر وجود ممکن، برای تحقق خود نیازمند به غیر باشد، دیگر نمی‌توان آن را صرف و یگانه نامید. بنابراین، تنها فرض صحیح این است که وجود، واجب باشد. به عبارت دیگر، علامه با تکیه بر اصالت، صرافت و وحدت وجود، نشان می‌دهند که فرض امکان برای وجود، مستلزم تناقض است و تنها فرض صحیح، وجوب وجود است. این برهان، بدون نیاز به استدلال‌های دیگری مانند استحاله دور و تسلسل، به طور مستقیم به اثبات وجود واجب می‌پردازد و از بساطت و وضوح خاصی برخوردار است.

علامه طباطبایی در این باره می‌گوید: «... و اوجز ما قیل انّ حقیقه الوجود اما واجبه و اما تستلزمها، فاذن الواجب بالذات موجود، وهو المطلوب» (طباطبایی، ۱۴۱۶ق: ۲۶۸).

علامه طباطبایی با وجود پذیرش نظر حکمای قبل از خود، نوآوری خاصی را ارائه می‌کند که اهمیت دارد و با تکیه بر مفهوم وحدت حقه حقیقی وجود، نشان می‌دهد که وجود، حقیقتی واحد و بسیط است که هیچ‌گونه کثرت و ترکیبی در آن راه ندارد. این وحدت، نه تنها شامل مراتب مختلف وجود، بلکه شامل تمام موجودات، از جمله واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود نیز می‌شود. به عبارت دیگر، تمام موجودات، تجلیات و مظاهر همین حقیقت واحد وجود هستند. همچنین علامه با تأکید بر مفهوم صرافت وجود، نشان می‌دهد که وجود، بالذات، هیچ‌گونه قیدی ندارد و هیچ چیزی نمی‌تواند آن را محدود کند. این صرافت، به معنای آن است که وجود، عین فعلیت و

کمال است و هیچ‌گونه نقص و ضعفی در آن راه ندارد و با استفاده از طریق خلف، ابتدا فرض می‌کند که وجود، ممکن است و سپس نشان می‌دهد که این فرض، به تناقض می‌انجامد. بنابراین، نتیجه می‌گیرد که تنها فرض صحیح، وجود است.

بنابراین بررسی تطوّر برهان امکان و وجود، از فارابی تا علامه طباطبایی، نشان می‌دهد که این برهان، همواره در معرض اندیشه‌ورزی و تکمیل به وسیله فلاسفه بوده است. هر یک از حکمای مورد بررسی، با تأکید بر جنبه‌ای خاص از برهان و ارائه تقریری نوآورانه، گامی در جهت تعالی آن برداشته‌اند. فارابی، با مبنای هستی‌شناختی خود، نخستین بار مبانی و مقدمات برهان امکان و وجود را پی‌ریزی کرد. ابن‌سینا، با تمرکز بر مفهوم امکان و ارائه تعریف دقیق‌تری از آن، برهان را به اوج خود رساند. شیخ اشراق، با طرح مفهوم ترجیح بلا مرجح، زاویه‌ای جدید در برهان گشود. خواجه نصیرالدین طوسی، با پذیرش تقریر ابن‌سینا، برهان را به عنوان برهانی مسلم و معتبر تثبیت کرد. ملاصدرا، با تکیه بر اصالت وجود و فقر ذاتی ممکن، برهان را از نظر استحکام و عمق فلسفی ارتقا بخشید. حکیم سبزواری، با تأکید بر علی‌السواء بودن ذات ممکن نسبت به وجود و عدم، تبیین دقیق‌تری از نیازمندی ممکن به مرجح خارجی ارائه داد. علامه طباطبایی، با تکیه بر وحدت حقه حقیقی وجود و صرافت وجود، برهان را به اوج کمال خود رساند و تقریری جامع و مانع از آن ارائه کرد.

## ۲. تطبیق برهان امکان و وجود با آیات قرآن

هدف اصلی این بخش، تحلیل و بررسی نظام مند آیات قرآن کریم به منظور یافتن و تبیین آیاتی است که با برهان امکان و وجود هم‌راستا هستند. این تحلیل تطبیقی، از طریق بررسی مضامینی همچون نفی خلق از عدم محض، امتناع خودآفرینی، وابستگی وجودی مخلوقات و بازگشت نهایی همه چیز به خالق یگانه صورت می‌پذیرد.

### ۱-۲. آیه ۳۵ سوره طور

قرآن کریم با تکیه بر این حقیقت که انسان نیازمند به مصدر و منشأ فاعلی است، می‌فرماید که ملحد درباره آفرینش خود و جهان چگونه می‌اندیشد. آیا خودبه‌خود، یعنی بی‌سبب و بر اثر تصادف، بخت، شانسی و ترجیح بلا مرجح پدید آمده است و اصلاً مبدأ فاعلی ندارد یا خود، خویشتن را آفریده یا مانند او وی را خلق کرده است (جوادی آملی، ۱۳۸۸-ب: ۶۰۴). «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ؟» آیا از هیچ خلق شده‌اند یا خودشان خالق خویشند؟

این آیه به یکی از استوارترین براهین فلسفی در اثبات وجود خدا، یعنی برهان امکان و وجود، اشاره دارد و می‌خواهد با طرح سؤال‌های ساده، فطری، پرمعنا و بنیادین، انسان را متنبه کند و او را به اقرار وادارد تا در جواب سؤال اول و دوم بگوید، او علت فاعلی دارد و علت فاعلی وی خود او نیست؛ زیرا اگر انسان پدیده و آفریده است، بدون شک پدیدآورنده‌ای دارد و هرگز نمی‌تواند پدیدآورنده خویش باشد، بلکه هیچ پدیده‌ای نمی‌تواند پدیدآورنده خود باشد و نیازمند به مبدایی است که هستی او عین ذات او و ازلی است و چنین موجودی، همواره وجود داشته و وجود دارد و پدیده نیست تا بگوییم محتاج به مبدأ است یا پدیدآورنده خویش است (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ۲: ۲۸).

در تحلیل آیه، بخش نخست آن، «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ؟»، احتمال خلق شدن انسان از هیچ و بدون هیچ علت فاعلی را مطرح می‌کند. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۵۷). این احتمال با قوانین عقلی و علمی، به ویژه قانون علیت، در تضاد است. قانون علیت، که از اصول بنیادین فلسفه و علم است، بیان می‌کند که هر معلولی، نیازمند علتی است و هیچ چیزی نمی‌تواند بدون علت به وجود آید. بنابراین، خلقت انسان از هیچ، امری محال و غیرممکن است و هیچ راهی برای تضاد و اتفاق نیست؛ بخش دوم آیه، «أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ؟»، خودآفرینی، یعنی انسان خودش خالق خویش باشد را مطرح می‌کند. این احتمال نیز به دلایل گوناگون، باطل است. نخست آن‌که، انسان پیش از وجود خود، عدم بوده است و عدم نمی‌تواند فاعل و خالق باشد. دوم، اگر انسان خالق خود باشد، لازم می‌آید که همزمان، هم فاعل باشد و هم قابل؛ یعنی هم خالق باشد و هم مخلوق که این انقلاب مستلزم اجتماع نقیضین است؛ زیرا لازمه انقلاب مزبور این است که چیزی که ضروری‌الوجود نیست، ضروری‌الوجود باشد و موجودی که ممکن ذاتی است، واجب ذاتی گردد و اجتماع نقیضین محال است (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۸۰). قرآن کریم در این آیه از شیوه پرسش وجدانی استفاده کرده است تا مخاطب را به پذیرش منطقی وجود خدا سوق دهد. این روش با برهان امکان و وجود که مبتنی بر تقسیم عقلی موجودات به ممکن و واجب است، هم‌سو است. بنابراین با نفی دو فرضیه فوق، به ضرورت وجود علتی غنی بالذات اشاره می‌نماید؛ زیرا موجودات جهان ممکن‌الوجودند و نیازمند علت که برای تحققشان نیاز به علتی خارجی دارند (جوادی آملی، ۱۳۸۸-الف: ۲۳۰). قرآن با نفی «خَلَقَ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ»، اصل علیت را تأیید و امکان پیدایش تصادفی را رد می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۸-ب: ۶۰۴). در نتیجه موجودات ممکن، نه از عدم محض پدید می‌آیند و نه از خود؛ زیرا اگر مصدر و منشأ خود شخص باشد دور

لازم می‌آید و اگر دیگری باشد که مانند اوست تسلسل پیش می‌آید و هر دو باطلند (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۵۸۸). در نتیجه، آیه با طرح چند مطلب عقلی برای خلقت انسان، برهان امکان و وجوب را در ذهن مخاطب تداعی می‌کند. اثبات قانون علیّت، اثبات این حقیقت که افراد خارجی واقعاً موجودند، آن‌ها خودشان علت خویش نیستند، همتای خود آن‌ها نیز علت آنان نیست، موجودی غنی بالذات، علت آن‌هاست (همان: ۲۹۷). از این رو، فرد را به پذیرش وجود خالق واجب‌الوجود و ضروری، یعنی خداوند متعال، رهنمون می‌سازد و با استفاده از زبانی بلیغ و رسا، ضمن اشاره به ضعف و ناتوانی انسان در برابر مسئله آفرینش، او را به تفکر و تدبّر در این مسئله بنیادین دعوت می‌کند و در نهایت، او را به سوی حقیقت وجود خالق هستی، هدایت می‌کند.

## ۲-۲. آیه ۱۵ سوره فاطر

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛ ای مردم! شما همگی نیازمند به خداید. تنها خداوند است که بی‌نیاز و ستوده است.

این آیه با تأکید بر فقر ذاتی انسان و غنای ذاتی خداوند، به طور مستقیم، با برهان امکان و وجوب سازگار است. و تصریح می‌کند که تمام انحای فقر، در مردم و تمام انحای بی‌نیازی، در خدای متعال است. فقر و غنا، فقدان و وجودند که این دو، دو صفت متقابلند و هیچ موجودی را نمی‌توان یافت که از هر دوی این صفت خالی باشد. هر چیزی که تصور شود یا فقیر است و یا غنی. انحصار فقر در انسان و انحصار غنا در خدا، به این معناست که انسان‌ها ذاتاً فقیرند و خداوند ذاتاً غنی. بنابراین، انسان‌ها غیر از فقر ندارند و خدا غیر از غنی ندارد (طباطبایی، ۱۳۵۲: ۳۳).

آیه به دو اصل کلیدی اشاره دارد. یک، انسان‌ها و تمام مخلوقات، ذاتاً فقیر و نیازمند به خداوندند. این فقر، تنها به نیاز مادی محدود نمی‌شود، بلکه شامل وابستگی مطلق و فقر وجودی است؛ یعنی هستی آن‌ها عین ربط و تعلق به خداوند است و هرگونه استقلال از خداوند محال است و بدون او معدوم می‌شوند. دو، تنها خداوند غنی بالذات است. وجودش بی‌نیاز از هر چیزی است و تمام مخلوقات به او وابسته‌اند و نیاز مخلوقات، نقصانی در او ایجاد نمی‌کند (طباطبایی، ۱۳۵۲: ۳۴ و ۳۵). برهانی که آیه آن را ارائه می‌دهد به این صورت است که تمام موجوداتی که در این جهان می‌بینیم، همه روزی ممکن بوده‌اند. سپس لباس وجود بر تن کرده‌اند و این دلیل بر آن است که آن‌ها معلول وجود دیگری هستند و از خود هستی ندارند؛ یعنی معلول وابسته و قائم به علت خویش و سراپا نیاز است. حال اگر نیازمند سلسله‌ای بی‌پایان از علت‌ها

باشند، مجموعه‌ای از موجودات نیازمند و فقیر خواهیم داشت و مسلم است که چنین مجموعه‌ای هرگز وجود نخواهد یافت؛ زیرا بی‌نهایت نیاز، نیاز است و بی‌نهایت فقر، فقر و هرگز از بی‌نهایت صفر عددی به وجود نخواهد آمد و از بی‌نهایت وابسته، استقلال حاصل نمی‌شود؛ پس باید موجودی واجب‌الوجود به‌عنوان علت نخستین وجود داشته باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۲۰).

امکان فقری یا امکان وجودی که بیان شد، از ابداعات صدرالمتألهین است، با این آیه قابل تطابق است؛ زیرا ایشان تأکید داشته‌اند که ممکنات نسبت به ذات حق تعالی فقیر و نیازمندند و این فقر و نیازمندی امر عارضی برای آن‌ها نیست، بلکه در تار و پود وجودات، فقر و نیاز نهفته است. اگر فقر و نیاز عارض بر آن‌ها باشد لازم می‌آید که آن‌ها ذاتاً نیازمند نباشند و این با معلولیت ذاتی آن‌ها منافات دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۸-الف: ۲۲۳). این هستی فقیرانه موجودات، چیزی نیست که قبل از اخذ، وجود داشته باشد، بلکه انسان حقیقتی قبل از اعطای الهی ندارد تا آن‌که خدای تعالی، هستی را به آن اعطا کند و او هستی فقیرانه خود را به جعل بسیط الهی و آفرینش ابتدایی او دریافت می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۱۸۵).

این قاعده در فلسفه اسلامی این چنین تکمیل می‌شود که وجود، حقیقتی واحد دارای مراتب، از شدت و ضعف، غنا و فقر، کمال و نقص است؛ یعنی وجود به این معنا، مشکک است. با این حال، خالق در مقام عظمت خویش، همان یکتای شکست‌ناپذیر و چیره‌گر است و مخلوق، فقیر محض بوده، بلکه خود عین فقر و وابستگی است (حیدری، ۱۴۳۴ق: ۷۹). بنابراین، فقر ذاتی موجودات، نه به ماهیت، بلکه به وجود رابط آن‌ها بازمی‌گردد؛ پس انسان ضرورتاً فقیر است و در مقام حدوث و پیدایش ابتدایی و در مقام بقا، عین ربط و نیاز به مبدأ غنی است؛ زیرا موجود در ذات خود فاقد همه چیز است (جوادی آملی، ۱۳۹۴: ۴۳۳).

در نتیجه این آیه با تأکید بر انحصار غنا در خدا، این زنجیره را به موجودی بی‌نیاز ختم می‌کند و این نگاه، جهان را به‌مثابه شبکه‌ای از روابط وجودی می‌داند که همه چیز در آن به خداوند منتهی می‌شود.

### ۳-۲. آیه ۵۹ سوره واقعه

این آیه یکی از آیات کلیدی قرآن کریم در زمینه توحید و نظام علی و معلولی است که با طرح پرسشی بلاغی، انسان را به تفکر در مورد نقش خود در آفرینش و تدبیر عالم دعوت می‌کند و در نهایت، خالق و مدبّر اصلی را خداوند متعال معرفی می‌کند. از همین رو، قرآن کریم تمامی

حوادث و پدیده‌ها را بدون واسطه یا با واسطه به خدای متعال اسناد می‌دهد؛ چنانکه درباره آفرینش انسان می‌فرماید: ﴿أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾؛ آیا شما آن را در دوران جنینی آفرینش پی‌درپی می‌دهید یا ما آفریدگاریم؟!؛ یعنی نقش پدر در تولید فرزند، فقط انتقال نطفه از مکانی به مکان دیگر است؛ اما اعطای حیات و صورت‌سازی آن، به علّت هستی‌بخش مستند است. بدین معنا که آفریننده بشر خداست و پدر تنها نطفه را در رحم می‌ریزد (جوادی آملی، ۱۳۸۸-الف: ۲۲۹).

بدین ترتیب آیه اشاره می‌کند که نطفه جسمی ضعیف و هم‌شکل است و نمی‌تواند خودبه‌خود وجود یابد و به انسان تبدیل شود. این مطابق با تعریف ممکن‌الوجود است که نیازمند علّتی خارجی برای وجود یافتن است. پس وقتی ممکن‌ها موجود هستند، باید به خالق غیرمخلوق اعتراف کرد تا تسلسل باطل بی‌نهایت علّت‌ها پایان یابد (فخررازی، ۱۴۲۰ق: ۴۱۶).

روایاتی از امام رضا علیه السلام است که در پاسخ کسی که برهان بر مبدأ می‌خواست، فرمود: «تو نبودی و سپس شدی؛ نه خودت را آفریدی و نه مثل تویی تو را خلق کرد» (ابن بابویه، ۱۴۱۶ق: ۲۹۳). این سابقه عدم و حدوث زمانی، نشان می‌دهد که انسان به‌عنوان چیزی از جهان نمی‌تواند علّت وجود خود باشد و وجودش وابسته به خالق است که پیش از او بوده و هستی‌اش ذاتی است و با نفی هرگونه مشارکت در خلقت، توحید افعالی را در سطحی عمیق تثبیت می‌نماید (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۴۹).

بنابراین، هیچ چیزی در عالم امکان وجود پیدا نمی‌کند، جز این‌که فعل خدای سبحان باشد و دیگران در هیچ مرحله‌ای اصلاً نقش آفرینش ندارند (جوادی آملی، ۱۳۸۸-الف: ۲۲۹) و همه موجودات، از جمله انسان، ممکن‌الوجودند و برای وجود یافتن، نیازمند به علّتی هستند که خود معلول نباشد. پس، باید به واجب‌الوجودی برسیم که وجودش ذاتی و ضروری است.

#### ۴-۲. آیه ۴۲ سوره نجم

﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ﴾؛ و به‌طور قطع سرانجام هر کس به سوی پروردگارش است. این آیه به‌صراحت بیان می‌کند که نهایت و سرانجام همه موجودات، بازگشت به سوی پروردگار است که در جهان بینی اسلامی، با برهان امکان و وجوب سازگار است. برهان امکان و وجوب، با تکیه بر این اصل که جهان، ممکن‌الوجود است و برای وجود خود نیازمند به علّت است، به واجب‌الوجود می‌رسد. از آن‌جا که سلسله علل نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد، باید به واجب‌الوجود برسیم که

وجودش ضروری است و معلول کسی نیست. این واجب الوجود، همان خداوند است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ۲۷۸) و آیه نیز بر همین معنا دلالت دارد؛ زیرا بیان می‌کند که همه چیز، در نهایت به سوی خداوند بازمی‌گردد. این بازگشت، هم می‌تواند به معنای بازگشت وجودی باشد و هم به معنای بازگشت نهایی و اخروی و نشان می‌دهد که خداوند، نه تنها مبدأ همه چیز، بلکه منتهای آن نیز است. به عبارت دیگر، خداوند، هم علت وجود جهان و هم غایت و هدف آن است. این آیه با تأکید بر این که فرجام همه چیز به سوی خدا می‌رسد این نکته را ثابت می‌کند که همه وجودها از اوست و این دقیقاً همان چیزی است که برهان امکان و وجوب به دنبال اثبات آن است.

بنابراین، تطبیق آیات مورد بحث با برهان امکان و وجوب، به نتایج معناداری منجر می‌شود. نخست، شماری از آیات با تأکید بر ضرورت خالق برای هر مخلوق، اصل علیت را که یکی از مبانی اصلی برهان امکان و وجوب است، تصدیق می‌کنند. دوم، آیات دیگری با اشاره به فقر و نیازمندی ذاتی انسان و سایر مخلوقات به خداوند، مفهوم فقر ذاتی ممکنات را تشریح می‌نمایند؛ بدین معنا که موجودات ممکن برای تحقق وجود و تداوم بقا، همواره محتاج واجب الوجود هستند. سوم، دسته‌ای از آیات با تأکید بر یگانگی خداوند در خالقیت و تدبیر جهان، به تبیین توحید افعالی می‌پردازند؛ یعنی هیچ موجودی در آفرینش یا مدیریت هستی، شریک خداوند نیست. سرانجام، آیاتی نیز با محوریت بازگشت نهایی همه موجودات به خداوند، بر این اصل تأکید دارند که او هم مبدأ نخستین و هم غایت نهایی هستی است.

### نتیجه‌گیری

برهان امکان و وجوب، به مثابه یکی از استوارترین استدلال‌های خداشناسی فلسفی، نه تنها وارث سنتی دیرپا در خردورزی بشری، بلکه آینه‌ای تمام‌نما از تکامل اندیشه اسلامی در مواجهه با مسئله مبدأ هستی است. سیر تطور این برهان از فارابی تا علامه طباطبایی نشان می‌دهد که هر فیلسوف، با بهره‌گیری از مبانی هستی‌شناختی عصر خویش، تقریری نو از آن ارائه داده است: از تحلیل مفهومی وجود در اندیشه فارابی و صورت‌بندی نظام‌مند ابن‌سینا، تا تأکید شیخ اشراق بر نقش ایجابی واجب و تثبیت آن توسط خواجه نصیرالدین طوسی و سرانجام تعمیق فلسفی آن در حکمت متعالیه با تفسیر وجود به مثابه «فقر ذاتی» و «تشکیک وجود». نقطه اوج این مسیر، تقریر علامه طباطبایی مبتنی بر «وحدت حقه حقیقی وجود» است که بی‌نیاز از ابطال تسلسل، وجوب وجود را از صرافت و بساطت وجود نتیجه می‌گیرد.

در کنار این تحوّل فلسفی، تطبیق برهان با آیات قرآن کریم افق تازه‌ای می‌گشاید. آیاتی همچون «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ» (طور: ۳۵)، با نفی خودآفرینی و خلق از هیچ، اصل علیّت و نیازمندی ممکن به واجب را تأکید می‌کنند. آیات «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (فاطر: ۱۵) و «أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ» (واقعہ: ۵۹) نیز به ترتیب بر فقر وجودی ممکنات و انحصار خالقیت در خداوند دلالت دارند. این هم‌گرایی میان عقل و وحی، نشان می‌دهد که برهان امکان و وجوب نه فقط برهانی فلسفی، بلکه تأملی خردمندانه در پرتو نور وحی است که می‌تواند پلی میان تفکر عقلی و ایمان دینی ایجاد کند.

پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی، ضمن کاوش در ابعاد تطبیقی این برهان با دیگر سنت‌های دینی و عرفانی، به نسبت‌سنجی آن با چالش‌های فلسفه معاصر نیز بپردازند و از این رهگذر، ظرفیت‌های نوین آن را برای پاسخ به پرسش‌های بنیادین انسان معاصر آشکار سازند.

## منابع

### \* قرآن کریم.

۱. آقا محمدی، علی، (۱۳۹۰). بررسی تحلیلی تطور برهان امکان و وجوب در فلسفه اسلامی و فلسفه غرب. دانشگاه باقرالعلوم (ع)، دانشکده فلسفه و اخلاق.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۱۶). التوحید. قم، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ پنجم.
۳. ابن سینا، حسین بن عبد الله، (۱۳۸۱). الإشارات و التنبیها. قم، بوستان کتاب قم (مرکز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي)، چاپ اول.
۴. ابن سینا، حسین بن عبد الله، (۱۳۶۳). المبدأ و المعاد. تهران، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران-دانشگاه مک‌گیل، چاپ اول.
۵. ارسطو، متافیزیک، (۱۳۷۸). تهران، طرح نو.
۶. جوادی آملی، عبد الله، (۱۳۸۸-الف). تسنیم جلد هشتم. قم، انتشارات اسراء.
۷. جوادی آملی، عبد الله، (۱۳۸۸-ب). تسنیم جلد شانزدهم. قم، انتشارات اسراء.
۸. جوادی آملی، عبد الله، (۱۳۸۳). تفسیر موضوعی قرآن کریم جلد دوم. قم، انتشارات اسراء.
۹. جوادی آملی، عبد الله، (۱۳۸۷). دین شناسی. قم، انتشارات اسراء.
۱۰. جوادی آملی، عبد الله، (۱۳۸۶). سرچشمه اندیشه جلد سوم. قم، انتشارات اسراء.
۱۱. جوادی آملی، عبد الله، (۱۳۹۳). ریحی مختوم جلد دوازدهم. قم، انتشارات اسراء.

۱۲. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۹۴). دانش و روش بندگی. قم، انتشارات اسراء.
۱۳. حیدری، کمال، (۱۴۳۴). العله والمعلول. لبنان، مؤسسه الهدی للطباعة و النشر.
۱۴. رضایی ره، طیبیه، (۱۳۹۴). تحلیل و سنجش برهان وجود و امکان در سنت فلسفه اسلامی و غربی. دانشگاه خوارزمی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی.
۱۵. سالاری راد، معصومه. مهدوی نژاد، محمدحسین، (۱۳۹۴). بررسی تطبیقی تقریر علامه طباطبایی و آکوئیناس از برهان امکان و وجود. الهیات تطبیقی، ۷۳-۸۸. ۶. ۱۳.
۱۶. سبزواری، هادی بن مهدی، (۱۳۸۳). أسرار الحكم فی المفتوح والمختتم. قم، مطبوعات دینی، چاپ اول.
۱۷. سهروردی، یحیی بن حبش، (۱۳۷۲). مجموعه مصنفات شیخ اشراق. تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی. موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم.
۱۸. صدر الدین شیرازی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۸). الحكمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة جلد یکم و ششم. قم، مکتبه المصطفوی، چاپ دوم.
۱۹. صدر الدین شیرازی محمد بن ابراهیم، (بی تا). المبدأ والمعاد (ملاصدرا). بی جا.
۲۰. طباطبایی، محمد حسین، (۱۴۱۶). نهاية الحكمة. قم، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة بقم مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ دوازدهم.
۲۱. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۵۲)، المیزان فی تفسیر القرآن جلد هفدهم. بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ سوم.
۲۲. علیگو، محمدعلی. محمدرضایی، محمد. «برهان «وجود و امکان» سینوی؛ رهیده از تسلسل، گرفتار ماهیت»، پژوهش های هستی شناختی، ص ۵۷-۷۲. ۷. ۱۳.
۲۳. فارابی، محمد بن محمد، (۱۴۱۳ق)، الأعمال الفلسفیة، بیروت، دار المناهل.
۲۴. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، چاپ سوم، لبنان، دار احیاء التراث العربی.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، چاپ سی و دوم، تهران، دار الکتب الإسلامیة.